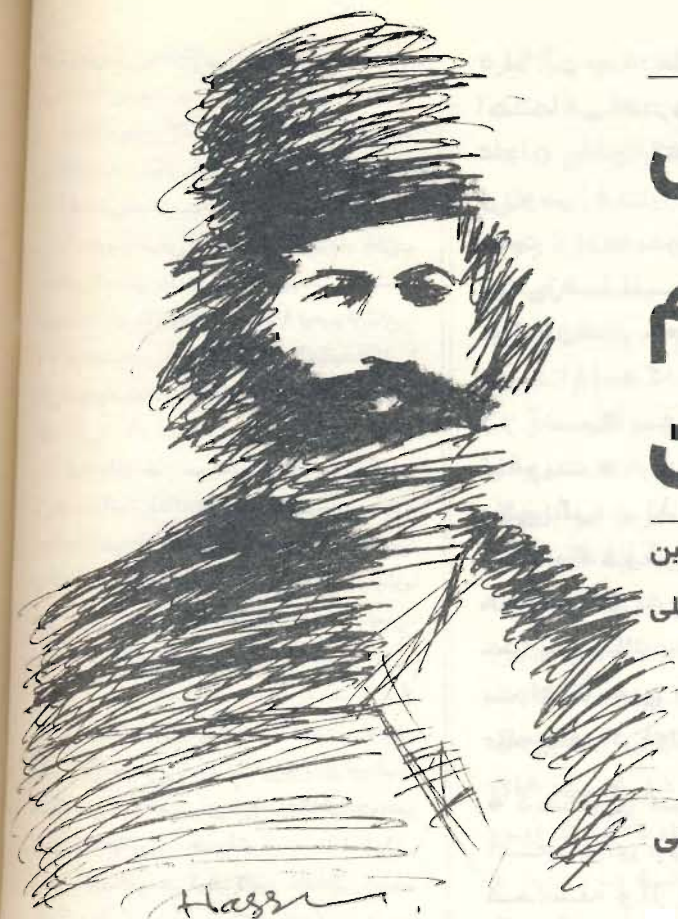


جنبش جنگل و سرانجام تراژیک آن

به مناسبت بزرگداشت صد و بیستمین
سال تولد میرزا کوچک خان جنگلی

یادمان



پرویز بابایی

جنبش آزادی‌بخش جنگل - که بنیانگذار و رهبر آن میرزا کوچک خان جنگلی بود - جنبش طولانی و پربینج و خمی است که فراز و نشیب آن را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد: دوره نخست، دوره تأسیس و شکل‌گیری اولیه‌ی جنبش به ابتکار میرزا کوچک خان، با پیوستن حاج احمد کسمایی و دکتر حشمت در جنگل‌های فومن گیلان در سال ۱۲۹۴ ش - ۱۹۱۵ م بود. به تدریج دسته‌های مسلح کرد (از ایل کلهر) به فرماندهی خالوقربان و نیز احسان‌الله خان - عضو سابق گروه تروریستی - انقلابی «کمیته‌ی مجازات» به آن ملحق می‌شوند. رهبری معنوی قیام جنگل در این دوره با «هیئت اتحاد اسلام» بوده که حلقه‌ی ارتباطی این جنبش را با «ترک‌های جوان» عثمانی تشکیل می‌داد. دوره‌ی دوم با تهاجم ارتش سرخ قفقاز در تعقیب نیروهای ضدانقلابی روس به بندرانزلی و ورود اعضای حزب عدالت باکو و پیوستن آنان به جنبش جنگل آغاز می‌شود. ویژگی این دوره تشکیل دولت جمهوری انقلابی گیلان به ریاست میرزا کوچک خان است. در دوره‌ی سوم میرزا از دولت انقلابی رویگردان می‌شود و به نشانه‌ی اعتراض به حرکات چپ روانه‌ی مهاجران به جنگل عقب می‌نشیند و زمام امور به دست رقبای وی احسان‌الله و خالوقربان می‌افتد. دوره‌ی چهارم، ورود حیدرخان عمو اغلی - سوسیال دموکرات مشهور دوران انقلاب مشروطه به گیلان و تشکیل جمهوری شوروی گیلان با شرکت وی و ریاست میرزا کوچک خان، و سپس سرانجام تراژیک این جنبش.

شرایطی که موجب پیدایش جنبش جنگل شد؟

با آغاز جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ م - ۱۲۹۳ هـ ش) - که بر سر تقسیم مستعمرات و کسب منافع و امتیازات در بازار جهان، در میان دو دسته دولت‌های استعماری در گرفت - ایران به رغم بی‌طرفی دولت، میدان تاخت و تاز سپاهیان خودی و بیگانه شد و از این راه صدمات و خسارات مادی و معنوی فراوانی نصیب برد. نیروهای انگلیسی و روسی از یکسو، و ترکیه عثمانی به فرماندهی افسران آلمانی و اتریشی از سوی دیگر کشور ما را اشغال نمودند. در سال ۱۹۱۵ قرارداد تازه‌ای میان روسیه و انگلستان به ضرر ایران منعقد گشت که به موجب آن حتماً آن بخش بی‌طرف که در ۱۹۰۷ باقی مانده بود به تصرف انگلیسی‌ها درآمد.

رژیم نو بنیاد مشروطه که تازه از عواقب قضیه‌ی اولتیماتوم و توطئه‌های بازگشت محمدعلی شاه و سالار الدوله خلاصی یافته بود، از لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی توان رویارویی با چنین حادثه‌ی بزرگی را نداشت. از این رو رشته‌ی کارهای کشور بیش از پیش از هم گسیخت. در واکنش به هجوم نیروهای بیگانه، جناح‌های مختلف هیئت حاکمه، دیدگاه‌ها و مواضع سیاسی متفاوتی اتخاذ کردند: اعیان محافظه‌کار - در برابر دو

دولت روسیه‌ی تزاری و انگلیس وضع انفعالی و جناح دموکرات و آرمان‌خواه، ضمن تمایل به اعلان جنگ با اشغالگران انگلیسی و روسی از آلمان و عثمانی به مثابه دوست چشم‌یاری داشتند. با نزدیک شدن سپاهیان روسی به تهران دربار تصمیم به انتقال پایتخت به اصفهان گرفت ولی با مداخله‌ی سفرای روس و انگلیس از تصمیم خود منصرف شد. دموکرات‌ها و جمعی از اعتدالیان عازم مهاجرت شدند. به پیروی از این تصمیم در قم کمیته‌ی دفاع ملی و متعاقب آن در کرمانشاه دولت جداگانه‌ی جنگی به ریاست نظام السلطنه‌ی مافی با شرکت رجال آزادی‌خواهی همچون مدرس و سلیمان محسن اسکندری تشکیل شد. به موازات آن بخشی از نیروهای مسلح به ویژه ژاندارمری از جمله کلنل محمدتقی پسیان فرمانده‌ی ژاندارمری همدان و ماژور لاهوتی به آن پیوستند. با صدور اعلان جهاد از سوی مراجع دینی در نجف آتش مقاومت و نبرد با اشغالگران روس و انگلیس در سراسر کشور شعله‌ور شد. در شمال نیز روس‌ها امر و نهی می‌کردند و با کمک عده‌ای از متنفذان محلی که خود را به روس‌ها بسته بودند حکومت را در دست گرفته بودند. نوامیس مردم بازبچه‌ی امیال سربازان روسی به فرماندهی ژنرال بارانف گردیده و کسی هم یارای دم زدن نداشت. ایادی و عمال منتسب به قوای اشغالگر که اغلب در طبقه‌ی اعیان و ملاک و

از گران قرار داشتند، استیلایشان را از زمان سرکشی سابق روس‌ها به ایران به مال جان بدنه تحکیم کرده بودند و بدین‌گونه در روابط افراد با جانان قدرت زور حکومت می‌کرد. طبقات مزبور بی‌مصون ماندن از عواقب خلاف‌کاری‌ها، کافی بود که پرچم روس بالای عمارتشان در اهتزاز باشد. برخی از املاک بزرگ به اجاره اتباع روس درآمده و ساکنان ظاهراً راضی به نظر می‌رسیدند ولی زارع و دهقان همچون گنجشک زیر چنگال خونین شاهین دست پا می‌زد. به بهانه‌ی عدم پرداخت مال‌الاجاره یا دیرپرداخت آن گرده‌ی زارع از شلاق یا شمشیر سیاه می‌گشت. یا به حبس می‌رفت یا جریمه می‌پرداخت و آن چه البته به جایی نمی‌رسید، انزاف بود. پسر و دختر دهقان بدون اجازه‌ی ارباب حق ازدواج نداشتند و بدون تقدیم «ولیمه» به ارباب یا مباشر، کار ازدواج برهم می‌خورد و گاه به جای پول نقد یا سکه‌ی طلا، این ولیمه، نفیس‌ترین و شرم‌آورترین هدیه‌ها یعنی گوهر شرافت دهقان زاده پسر (ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، ص ۲۹).

در چنین شرایطی بود که دسته‌های پارتیزانی جنگل از دهقانان، خرده مالکان شهری و روستایی و کارگران و معلمان و کارمندان ناراضی به دور میرزا کوچک‌خان حلقه زده و جنبش آزادی‌بخش جنگل را به وجود آوردند.

میرزا کوچک‌خان چه کسی بود؟

میرزا در سال ۱۲۵۶ ه. ش در خانواده‌ی متوسطی در رشت چشم به جهان گشود و تحصیلات مقدماتی آموختن - صرف و نحو و امور دینی را در صالح‌آباد رشت گذراند و برای ادامه‌ی تحصیلات دینی در تهران اقامت گزید و بدین‌گونه می‌رفت که یک امام جماعت یا مجتهد جامع‌الشرايط از کار درآید. اما جنبش مشروطه‌خواهی و بی‌آمدهای آن مسیر زندگی‌اش را تغییر داد و عبا و عمامه به لباس نظام و سلاح جنگی مبدل گشت. میرزا هنگام به توپ بستن مجلس اول و سرکوبی آزادی‌خواهان به دست ایخوف و محمدعلی‌شاه، در قفقاز بود. اقامتش در تفلیس و بادکوبه، او را به مبارزه علیه خودکامگی و تلاش برای زندگانی نوین برانگیخت. میرزا به رشت بازگشت و به کمیته‌ی ستار رشت که برای اعاده مشروطه تلاش می‌کرد پیوست. وی همراه مجاهدان گیلانی در جنگ سه روزه برای تصرف تهران و خلع محمدعلی‌شاه از سلطنت شرکت مؤثر داشت. میرزا در دوران بازگشت محمدعلی‌شاه مخلوع به کمک روس‌ها، و طغیان ترکمن‌ها به تحریک وی، داوطلبانه به گرگان رفت و در آن‌جا به تیری زخمی شد. او را برای معالجه به باکو فرستادند. پس از دفع فتنه محمدعلی‌شاه به گیلان بازگشت. پیش از آغاز جنگ جهانی اول، به دستور سرکنسول

ترتاری چند تن از آزادی‌خواهان رشت و انزلی را به دار آویختند و جمعی را از جمله میرزا کوچک‌خان به پنج سال محرومیت از سکونت در رشت محکوم نمودند.

میرزا در حوالی سال‌های ۹۵-۱۲۹۴ شمسی، پس از مشورت با آزادی‌خواهان پی‌گیر و استوار تهران، به رغم ممنوعیت از اقامت در گیلان عازم رشت شد و پس از چندی زندگی در خفا، با تهیه مقدمات در جنگل پناه گرفت. وی که در دوران انقلاب مشروطه اعیان و ملاکانی را در صفوف مشروطه‌خواهان دیده بود، تصور می‌کرد که در این مرحله نیز می‌توان از کسانی از آن قماش برای پیشبرد مقصود خویش بهره گرفت غافل از آن‌که آنان در آن هنگام به «مشروطه»ی خود رسیده بودند. از این رو به نخستین کسی که روی آورد فرد مقتدری از ملاکان معروف بود و «چه زود به اشتباه خود پی‌برد و فهمید که این ارباب نیک‌سیرت و نیکنام و باوقار دست کمی از سایر ارباب‌ها ندارد و نه فقط او را به ترک منطقه تهدید کرد بل که به ترک تصمیم نیز نصیحت نمود. (ابراهیم فخرایی، سردار جنگل، ص ۳۰). وی از این تجربه درس ارزنده‌ای گرفت و فهمید از چنان افرادی توقع همکاری داشتن خطایی بزرگ است و باید به قشرهای ستم‌دیده و به اصطلاح اهل درد که مزه‌ی تسلط بیگانه و بی‌عدالتی‌های ناشی از آن را چشیده‌اند و تعدادشان هم کم نیست روی آورد.

دوره‌ی نخست، ظهور یک نیروی سیاسی - نظامی

چندی نگذشت که عناصر مظلوم و محروم، از زارع و پیشه‌ور و خرده مالک و کارگر و معلم با چوب و چماق و داس و تبر و اسلحه‌ی کهنه به قصد جانبازی در پیرامون وی گردآمدند. به زودی اشخاص متنفذ و مشهوری از جمله حاج احمد کسمایی و دکتر حشمت ساکن لاهیجان و عده‌ای از روشنفکران به او پیوستند. در اندک زمانی نام کوچک‌خان جنگلی و جنگلیان بر سر زبان‌ها افتاد و به تدریج کسان دیگری از عناصر مبارز از اطراف و کناف به او روی آوردند از آن جمله بودند عده‌ای از افسران ژاندارم، چند افسر آلمانی و ترک که از اسارت روس‌ها فرار کرده بودند، و نیز اشخاص تحت تعقیب حکومت همچون دسته‌های مسلح کرد از ایل کلهر به فرماندهی خالوقربان و نیز احسان‌الله خان که پس از سرکوبی کمیته‌ی مجازات به جنگل و میرزا پناه آورده بود. از آن پس کار جنبش جنگل بالا گرفت و در دل ملاکان و تجار بزرگ و نیروهای اشغالگر روس و سپس قوای قزاق هراس افکند. نفرات جنگل زیر نظر افسران آشنا به فنون نظامی متشکل شدند. هفته‌نامه‌ای به نام جنگل به مدیریت حسین کسمایی آغاز به انتشار کرد. در

همه‌ی شهرها به ویژه تهران آزادی‌خواهان پی‌گیر به هواداری از جنبش جنگل برخاسته و با نامه و پیام گرایش خود را به آن نشان می‌دادند.

هدف جنگلی‌ها در آغاز به تبعیت از شرایط عمومی آن روز در این چند شعار خلاصه می‌شد: اخراج نیروهای بیگانه - برقراری امنیت و رفع بی‌عدالتی - مبارزه با خودکامگی. هفته‌نامه‌ی جنگل می‌نوشت: «ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم، استقلالی به تمام معنی کلمه، یعنی بدون اندک مداخله‌ی هیچ دولت اجنبی - اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هرچه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است. ما طرفدار یگانگی عموم مسلمانانیم. اینک ما تمام ایرانیان را دعوت به همصدایی کرده خواستار مساعدتیم.» (از صبا تا نیما، یحیی آریان‌پور، ص ۲۰۴). مرکز ثقل و مغز متفکر جنگل را هیئت اتحاد اسلام تشکیل می‌داد که در آغاز بیشتر آنان از علمای دینی ساکن رشت و تهران بودند. بعدها این مرکز به کمیته تغییر نام داد و بدین‌گونه غیرروحانیان نیز بیش از پیش به آن راه یافتند. نیروی جنگل به واسطه‌ی آموزش نظامی توسط افسران آلمانی مقیم جنگل و به دست آوردن اسلحه با نیروهای روسی و نیروهای قزاق و نیز انگلیسی‌های مقیم قزوین و منجیل به جنگ و گریز می‌پرداخت. جنگ‌های پراکنده، شیخون‌های بزرگ و کوچک، اسیر گرفتن، عذاکره کردن، نماینده فرستادن، مکاتبه، گلایه و تهدید، میان جنگلیان و نیروهای قزاق ایرانی و روس و انگلیس مقیم گیلان و قزوین ادامه داشت. با وقوع انقلاب روسیه که رژیم استبدادی تزارها را برانداخت، موازنه‌ی نیروها به نفع جنبش جنگل تغییر یافت. نیروهای اشغالگر روسی دستور یافتند که خاک ایران را به سوی روسیه از طریق رشت و انزلی به باکو ترک کنند. نیروهای انگلیسی نیز به فرماندهی ژنرال دنسترویل برای آن‌که ارتباط خود را با روسیه حفظ کنند و از تسلط بلشویک‌ها بر قفقاز جلوگیری کنند به فرستادن نیرویی از طریق گیلان به قفقاز شدند. در آغاز جنگلی‌ها مانع عبور مسلحانه‌ی نیروهای مزبور گردیدند از این لحاظ تصادماتی میان نیروهای جنگل و نیروهای روسی و انگلیسی پیش آمد ولی نیروهای انگلیسی با پشتیبانی هواپیماهای بمب‌افکن توانستند موانع را از سر راه بردارند و در راه رشت به انزلی تا باکو پیشروی کنند. با این همه فرماندهان انگلیسی مجبور شدند باب مذاکره را با جنگلیان بگشایند. جنگل که سعی داشت از خساراتی که عبور این نیروها به بار می‌آورد جلوگیری با فرماندهان این نیروها قرارداد بست و طرفین متعهد شدند که در حفظ آرامش و رعایت حقوق یکدیگر بکوشند. نیروهای ژنرال دنسترویل تا باکو پیش رفتند ولی با مانع نیروهای عثمانی روبرو شده

مجبور به عقب‌نشینی به بندر انزلی گشتند. جنگ و گریز نیروهای جنگل با انگلیسی‌ها مورد توجه انقلابیان لنکران قرار گرفت و آنان به فکر برقراری ارتباط با جنگل افتادند. کمیته‌ی انقلابیان لنکران برای میرزا کوچک‌خان پیام محبت‌آمیزی فرستاد و میرزا کوچک‌خان را مخاطب قرار داد: «ای مرد توانا و ای رئیس ملت ما حاضریم با نخستین دعوت به کمک‌تان بشتابیم تا سلطه‌ی انگلستان را محو کنیم» (سردار جنگل، ص ۲۲۷).

کابینه وثوق‌الدوله و افول موقت جنبش جنگل

در اواخر سال ۱۹۱۸ (مطابق با ۱۲۹۷ شمسی) جنگ بین‌المللی پایان یافت و انگلستان که از این جنگ فاتح بیرون آمده و نفوذش در شرق گسترش یافته بود، یکی از دوستان و متحدان صمیمی‌اش را در ایران به زمامداری رسانید. این شخص وثوق‌الدوله بود که پیش از آن در سال ۱۲۹۰ شمسی (۱۹۱۱ م.) در مقابل اولتیماتوم روسیه زانو زد و مجلس را دعوت به قبول اولتیماتوم کرد. این بار نیز کوشید جاده قزوین - انزلی را به خاطر منافع ارباب انگلیسی‌اش از وجود جنگلی‌ها پاک سازد. او به میرزا پیام فرستاد اگر به قوای دولتی تسلیم شود فرمانداری گیلان به وی تعلق خواهد داشت. سپهدار رشتی (خان اکبر) نیز که سمت وزارت کشور و وثوق‌الدوله را بر عهده گرفته بود از هیچ فرصتی در خصومت با جنگلی‌ها فروگذار نمی‌کرد. وثوق‌الدوله متعاقب تشکیل کابینه‌ی خود سردار معظم خراسانی (تیمور تاش) را که بعدها در سفاکی شهره‌ی خاص و عام شد به فرمانداری گیلان برگزید این بار نیز قونسول انگلیس و فرماندهی نیروهای انگلیسی نیز بیکار ننشستند و مستقیماً وارد عملیات شدند و ابتدا به نامه‌پراکنی و تهدید و تطمیع پرداختند. سپس اتمام حجت کردند که مناطق تحت اشغال جنگلی‌ها را بمباران خواهند کرد. در این هنگام وضع داخلی جنگل چندان رضایت‌بخش نبود. روابط میرزا و حاجی احمد کسمایی که تماس‌های مشکوکی با اشخاصی چون میرزا کریم‌خان رشتی، حاجی بحر العلوم رفیع که با انگلیسی‌ها و وثوق‌الدوله در ارتباط بودند، گرفته بود به تیرگی گرایید. حاجی احمد به بهانه‌هایی برای ملاقات با وثوق‌الدوله و تسلیم شدن به دولت و اخذ تأمین برادرش را به تهران فرستاد و با گرفتن تأمین خود و نیروهایش را تسلیم کرد. همزمان، قوای قزاق از راه رشت و ماسوله و شفت به حرکت درآمد و هواپیماهای انگلیسی حملات‌شان را آغاز کردند. جنگلی‌ها اقدام به تخلیه‌ی نیروهای خود از فومنات و انتقال به لاهیجان نمودند. در لاهیجان نیز نیروی ۲۰ هزار نفره‌ی دولتی در انتظارش بود. میرزا همراه دکتر حشمت عازم دامنه‌های جبال لنگرود و نقاط

دیگر شد در حالی که هواپیماهای انگلیسی در تعقیب آن‌ها به سوی شان بمب می‌ریخت و آنان قادر به صدمه زدن به هواپیماها نبودند. در آن نقاط جسته و گریخته جنگ‌هایی در می‌گرفت و در نتیجه تلفات شدیدی به نیروهای جنگلی وارد آمد. در این هنگام دکتر حشمت نیز از این سفر دور و دراز خسته شد و همراه با حدود ۳۰۰ نفر تصمیم به تسلیم گرفت. دولتیان دکتر حشمت را به رغم قولی که در پشت قرآن به وی داده بودند به دار آویختند. در این هنگام اعمال شقاوت‌آمیز و سفاکانه‌ی سردار معظم خراسانی (تیمور تاش) فرماندار گیلان بیداد می‌کرد. به دستور وی دسته‌دسته دهقانانی که از دهات دور و نزدیک برای فروش محصول خود به رشت می‌آمدند به بهانه‌ی بستگی با جنگل دستگیر و به جوخه‌ی اعدام سپرده می‌شدند. در چنین وضعی میرزا در نقطه‌ای به نام گاوین همراهان‌اش را ضمن نطقی مخیر نمود که اگر پیش از این توان ادامه‌ی مقاومت و جنگ در خود نمی‌بیند اسلحه‌شان را تحویل داده و راه خانه را در پیش گیرند. بدین‌گونه عده زیادی از همراهان‌اش پراکنده شدند و خودش نیز جمعیت را به تفرقه تشویق می‌کرد، طوری که در پایان کار بیش از هشت تن با او نماندند. همین مورد برای گروه‌های دیگر نیز پیش آمد. گروه‌های باقی مانده سرانجام خود را به نقاطی که از آن‌جا مهاجرت آغاز شده بود رساندند و میرزا که توانست با تحمل شداید بسیار از آب سفیدرود بگذرد و خود را به نقاط امن برساند خبر یافت که احسان‌الله‌خان و خالوقربان نیز زنده‌اند و به شتاب خود را به آنان رساند. آنان به رغم اختلافات عقیدتی و سیاسی و خصمتی که با هم داشتند یکدیگر را در آغوش گرفتند و سپس به دوستان دیگرشان پیوستند. اما تجمع دوباره‌ی جنگلی‌ها با وجود حکومت نظامی و پیگرد شدید تیمور تاش و ایجاد ارباب در اهالی با موانع زیادی روبرو بود و از این رو آتش نبرد جنگلیان با قوای قزاق و نیروهای انگلیسی اگرچه خاموش نشد، رو به افول می‌گذاشت.

قرارداد ۱۹۱۹

در مرداد ۱۲۹۸ شمسی مطابق با اوت ۱۹۱۹ میلادی میان وثوق‌الدوله نخست‌وزیر، نصرت‌الدوله فیروز وزیر خارجه‌ی ایران، با دولت انگلیس قراردادی به امضا رسید که فصل جدیدی در تاریخ مبارزات ملت ایران از جمله جنگلی‌ها گشود. میلیون ایران با این قرار داد که کشور ما را به صورت تحت‌الحمایه انگلیس در می‌آورد، جدأ به مبارزه برخاستند و جنگلی‌ها نیز که مدت‌ها پیش از اعلام این قرارداد از آن مطلع بودند آن را «سند فروش ایران» نام گذارند. امپریالیسم انگلیس که نتوانسته بود از نفوذ نیروهای انقلابی شوروی در قفقاز جلوگیری و منابع آن‌جا را تصرف کند، در این اندیشه

افتاد که از فرصت طلایی شکست آلمان در جنگ و گرفتاری روسیه‌ی انقلابی، تحت پوشش قرارداد اسارت‌بار ۱۹۱۹ سود جوید. از این رو بریتانیا بیس از تصویب قانونی قرارداد عملاً دست به اجرای آن زد و رئیس مسیون مالی خود را به عنوان یسکار دارایی وارد ایران کرد. قرارداد با موج پرتوانی از پرخاش و اعتراض در سراسر ایران روبرو شد. قیام دموکرات‌های چپ به رهبری خیابانی در آذربایجان نیز - که با کمک انگلیسی‌ها به دست مخبرالسلطنه‌ی هدایت فرو نشانده شد - واکنش به همین قرارداد بود. از سوی دیگر انگلیسی‌ها با برعهده گرفتن هزینه‌های مالی قوای قزاق به صورت وام، کنترل این تنها نیروی نظامی پشتیبان رژیم را به عنوان آنتی برای فشار سیاسی بر طبقه‌ی حاکم به دست گرفته بودند.

دوره‌ی دوم، تشکیل جمهوری انقلابی ایران

مقارن با اوضاع و احوال یأس‌آمیزی که جنگلیان در آن به سر می‌بردند، حادثه‌ای در گیلان پیش آمد که نقطه‌ی عطفی در تاریخ مبارزات پنج ساله‌ی جنگلی‌ها و سرنوشت آینده‌ی ایران محسوب می‌شود. بامداد روز سه‌شنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ مطابق با ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ ناوگانی از ارتش سرخ با شلیک چندین تیر توپ از دریای خزر به سواحل غازیان، به انزلی وارد شد. پس از تحقیقات اولیه معلوم شد مهاجمان ناوگان سرخ به فرماندهی افسری بلشویکی به نام راسکولینکف و مشاورت سیاسی سرگی اورجونیکیدزه از رهبران حزب بلشویک به همراهی اعضای کمیته‌ی عدالت باکو خواهان ملاقات با رهبر جنبش جنگل - میرزا کوچک‌خان می‌باشند. آنان در ملاقات با میرزا و سایر رهبران جنگل تهاجم خود را به آب‌های ایران به دلیل تعقیب دنیکیین - ژنرال ضدانقلابی روس که خود را در پناه ناوگان و نیروهای انگلیس قرار داده بود توجیه کردند و اعلام همکاری با میرزا نمودند. فرماندهی ناوگان سرخ، راسکولینکف در مصاحبه‌ای که بعدها در روسیه انجام داد، ماجرا را چنین شرح داده است: «... در سحرگاه ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ ناوگان ما به انزلی نزدیک شد و آتش جنگی خود را باز نمود و نه تنها شهر را زیر آتش گرفت بل که غازیان را که در آن تمام افسران و نیروهای انگلیسی قرار داشتند بمباران نمود. همزمان با بمباران انزلی کشتی اژدرافکن ما به نمایش پرداخت که فوراً با نیروهای سواره‌نظام انگلیسی روبرو گشت. ما در شرق انزلی در حدود هشت میلی شهر نیرو پیاده کردیم که راه انگلیسی‌ها را به شهر رشت قطع نمود و بدین ترتیب آن‌ها به دام افتادند ... انگلیسی‌ها نخست کوشیدند مقاومت به خرج دهند ... اما پس از شلیک چند توپ از جانب کشتی ما پراکنده شده

عقب‌نشینی اختیار کردند. قبل از آن که انگلیسی‌ها نهر انزلی را ترک گویند، ما نیرو پیاده کرده شهر را تسخیر کرده بودیم. اهالی شهر از ما استقبال نمودند. تمام خیابان‌ها و میدان‌های شهر مملو از اهالی بود. ما در همان لحظه‌ی ورود اعلام داشتیم قصد نداریم در امور داخلی ایران دخالت کنیم ... تمام اهالی به انگلیسی‌ها به چشم استعمارگر می‌نگریستند و آن‌ها را محکوم می‌ساختند. در انزلی ما پاداش نظامی خود را دریافت کردیم که عبارت بود از: پانزده تاجیک (زنرال ضد انقلابی روس) که وسیله انگلیسی‌ها مسلح شده بود و شامل کشتی‌های مسلح و حمل و نقل بود ... پس از اشغال انزلی ما با کوچک‌خان جنگلی باب مذاکره را گشودیم و او را به پیش روی به سوی رشت تشویق کردیم ... همین که انگلیسی‌ها از این خبر آگاه شدند باساق شهر رشت را ترک گفتند و به سمت قزوین و از آن‌جا به بغداد عقب نشستند ... «راسکولینکف در پایان می‌افزاید: «میرزا کوچک‌خان از من خواست که شادباش‌های صمیمانه‌ی او را تقدیم رفیق لنین کنم و به او بگویم که او خود را پیرو لنین می‌داند و اتحاد بین روسیه‌ی شوروی و دولت انقلابی ایران هرگز از میان نخواهد رفت.» (اسناد سوسیال دموکراسی ایران، جلد اول، ص ۷۳).^(۱)

بدین‌گونه طرفین سپس از تبادل نظر مفصل و با قید تعهد عدم مداخله‌ی شوروی‌ها در انقلاب ایران و نیز عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره‌ی اموال و الغای مالکیت و عدم تبلیغات کمونیستی، به توافق رسیدند. «میرزا پس از تنظیم موافقت‌نامه در ۹ ماده برای اجرای مواد آن که در رأس آن تأسیس جمهوری انقلابی ایران بود به جنگل بازگشت» (سردار جنگل، ص ۲۴۵).

در نیمه‌ی اول خرداد ماه ۱۲۹۹ شمسی پس از ورود مجدد جنگلی‌ها به رشت به دعوت فرماندار وقت گیلان و محترمین شهر، اعلامیه‌ی مفصلی به امضای «جمعیت انقلاب سرخ ایران» انتشار یافت که از نظر اهمیت موضوع، نقل بندهایی از آن لازم به نظر می‌رسد: «دولت انگلیس مجلس ملی ما را منحل، حکومت‌های نظامی را در ایالات و ولایات مستقر نموده قرار داد مشغول [۱۹۱۹] را در غیاب مجلس منعقد ساخت ... و با قدرت حکومت نظامی و تهدید دزدان مسلح انگلیس و عده‌ای از ناخلفان ایرانی شروع به انتخاب نموده همان نفع‌پرستان قدیم و همان ستمگران مردم‌آزار را به وکالت انتخاب نموده تا با افتتاح مجلس بدون تأمل قرارداد را تصویب و قباله مالکیت ایران را تسلیم انگلستان نمایند. ولی خداوند قادر متعال ... که هیچ‌گاه راضی نمی‌شد که ودایعش را تا ابد اسیر چنگال قهر ستمکاران ببیند دست قهرمانان عدالت‌خواه روسیه را از استین انتقام بیرون آورد و به دفع شر دشمنان بشریت به فعالیت انداخت باز فرصت به دست

ستمکشان ایران افتاد. قوه‌ی ملی جنگل به استظهار کمک و مساعدت عموم نوع‌پروران دنیا و استعانت از اصول حقه‌ی سوسیالیسم داخل در مرحله‌ی انقلاب سرخ شد و خود را به نام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» معرفی می‌نماید و آماده است ... اصول عدالت و برادری را نه تنها در ایران بل که در جامعه‌ی اسلامی توسعه و تعمیم بخشد ... [بدین وسیله] به اطلاع عموم می‌رساند: (۱) جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغاکرده و جمهوری را رسماً اعلان می‌نماید. (۲) حکومت موقت جمهوری حفاظت جان و مال عموم اهالی را به عهده می‌گیرد. (۳) هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران قدیم و جدیداً با هر دولتی شده لغو و باطل می‌شناسد. (۴) حکومت موقت جمهوری همه‌ی اقوام بشر را یکی دانسته تساوی حقوق درباره‌ی آنان قایل و حفظ شعائر اسلامی را از فرایض می‌داند.» (سردار جنگل، صفحات ۲۴۹ و ۲۵۰).

جنبش جنگل بلافاصله عمارت حکومت شهر رشت را تصرف و به قریه‌ی جمهوری شوروی روسیه، هیئت وزرا را شورای کمیسرها خواند. غیر از احسان‌الله‌خان و خالوقربان از اعضای قدیمی کمیته‌ی انقلاب سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) از حزب عدالت نیز در کمیته‌ی انقلاب عضویت یافت. این کمیته میرزا کوچک‌خان را به سمت صدر شورای کمیسرها منصوب نمود. همزمان کنگره‌ای هم از هواداران نهضت جنگل در محلی به نام «کما» تشکیل شد که سازمان سیاسی جنگل را فرقه‌ی اجتماعيون خواند و اهداف نهضت جنگل را بر مبنای اصول «سوسیالیسم» بنیاد نهاد. در برنامه‌ی مصوّب در این کنگره موادی همچون برابری زن و مرد در حقوق مدنی، انفکاک روحانیت از امر سیاسی و معاشی، آزادی فکر و عقیده، اجتماعات، مطبوعات در مراهمانه گنج‌جانده شده بود. ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت بهداشت کار، تعیین هشت ساعت کار برای کارگران و اصلاحات ارضی بر پایه‌ی افزایش درآمد زارع از جمله مواد مراهمانه بود. (سردار جنگل، ص ۵۶).

نخستین کنگره‌ی حزب عدالت

مقارن این تاریخ، حزب عدالت نیز که پس از انقلاب اکتبر روسیه با شرکت عده‌ای از کارگران و روشنفکران مقیم آسیای میانه و قفقاز به ویژه باکو به پیدایی آمده بود نخستین کنگره خود را در انزلی تشکیل داد. این حزب پس از اوج‌گیری جنبش جنگل به دنبال ارسال نامه‌ای به میرزا که ذکر آن رفت، برخی از اعضای خود را برای الحاق به جنبش به رشت فرستاده بود. کنگره نام خود را از «عدالت» به «کمونیست» تغییر داد.^(۲) حیدر عمواغلی که از مؤسسان و رهبران حزب به شمار می‌رفت بر اثر مخالفتی که با گروه سلطان‌زاده و برادران آقازاده

داشت در کنگره حضور نداشت. ظاهراً حیدر عمواغلی گروه اخیر را چپ‌های افراطی می‌دانست. در کنگره بر سر خطمشی حزب در قبال جنبش جنگل و شعارهای اصلی جنبش در این مرحله بین نمایندگان مباحثات شدیدی جریان یافت. نظر سلطان‌زاده و هواداران او این بود که جنبش بدون حل مسأله‌ی ارضی به نفع دهقانان و مبارزه با خان‌ها به پیروزی نخواهد رسید. در حالی که هواداران عمواغلی ضمن قبول این حکم معتقد بودند که مضمون مرحله‌ی کنونی جنبش، رهایی ملی و مبارزه با تسلط انگلستان و سرنگونی رژیم سلطنت وابسته به اوست. بنابراین فعلاً نباید با پیش کشیدن مسأله‌ی ارضی و تقسیم املاک بزرگ خان‌ها تجار را به دشمنی با نهضت راند: «باید با تمام وسایل به امپریالیسم انگلیس ضربه وارد ساخت، اگر بتوان باید از خان‌ها در مبارزه با انگلیس استفاده کرد ... در مبارزه با انگلستان همه وسایل مشروع‌اند.» (اسناد جنبش سوسیال دموکراسی ایران، جلد اول، ص ۷۳). هر دو گروه در کنگره نظرات خود را مورد تأیید لنین معرفی می‌کردند. با این همه، کنگره همکاری با نیروهای جنگل را مورد تأکید قرار داد. ظاهراً همه چیز حکایت از آن داشت که جمهوری گیلان - مرکب از جبهه‌ی واحدی از عناصر چپ و نیروهای ملی - مذهبی می‌تواند تکیه‌ی مناسبی برای تحقق تحولی مترقی در سراسر کشور قرار گیرد و به حکومت خودفروش تهران و تسلط اشراف فئودال و قشر نوظهور بورژوا - ملاک خاتمه دهد و با استقرار یک جمهوری مستقل ترقی‌خواه، عقب‌ماندگی مفرط جامعه‌ی ایران را بر طرف سازد. جبهه‌ی واحد همه‌ی نیروهای انقلابی گیلان، در آغاز کار سرتاسر منطقه‌ی گیلان و بخشی از مازندران را از سپاهیان قزاق و قوای انگلیس پاک کرد، املاک مالکان عمده‌ای چون وثوق‌الدوله و امین‌الدوله و سپهدار مصادره و عواید آن میان دهقانان و کمیته‌ی انقلاب تصنیف شد. تحت تأثیر حکومت انقلابی در برخی از روستاها دهقانان خود شورا تشکیل دادند و مالکان را از ده راندند و بهره‌ی مالکانه را برانداختند. اما افسوس حوادث دردناکی پیش آمد که عمر این جبهه واحد را کوتاه کرد و جنبش را وارد دوره‌ی تازه‌ای از زندگی خود نمود. به نوشته‌ی کریم کشاورز که خود در آن زمان یکی از کوشندگان انجمن فرهنگ رشت بوده است، چندی پس از تشکیل جمهوری انقلابی گیلان میرزا بر اثر اختلافاتی که با بعضی از همراهان چپ روی خویش مانند احسان‌الله‌خان و خالوقربان پیدا کرد و در نتیجه تحریکات عمال بیگانه که در هر دو گروه وجود داشتند، رشت را ترک گفت و از آن‌جا به نامه‌نویسی به لنین و اولیای دولت شوروی آغاز کرد. مخالفان وی چندی بعد به اتفاق جمعی از ایرانیان که در باکو حزبی به نام عدالت تشکیل داده بودند

ولی از اوضاع ایران کاملاً بی اطلاع و بیگانه بودند زمام حکومت را در دست گرفتند (کریم کشاورز، گیلان، ص ۶۳). ابراهیم فخرایی می نویسد: پیش از رهسپار شدن میرزا به جنگل، سردار فاخر حکمت که حامل پیامی از جانب مشیرالدوله نخست وزیر وقت مبنی بر جدا شدن میرزا از انقلابیون چپ بود با وی ملاقات کرد و از سوی دیگر کازان اف و راسکولینکف فرمانده جهازات جنگی بحر خزر که از هواداران سیاست میرزا بودند به مسکو احضار شدند. همه‌ی این‌ها دست به هم دادند و زمین را برای چپ‌های افراطی فراهم کردند. اینان عده‌ای از رهبران جنگل را بازداشت و دولت جدیدی در رشت بدون حضور میرزا کوچک خان روی کار آوردند. در هیئت به اصطلاح کمیساریای انقلابی جدید احسان‌الله خان سر کمیسر و کمیسر خارجه و سیدجعفر جوادزاده (پیشه‌وری) کمیسر کشور اعلام شده بود.

مشیرالدوله قزاق را که با نیروی انگلیسی مقیم قزوین پشتیبانی می‌شد به جنگ نیروهای انقلابی فرستاد و اردوی دولتی پس از چند جنگ و دوبار شکست و پیروزی رشت را تصرف کرد و نیروی چپ را تا نزدیکی انزلی عقب راند. اما در آخرین جنگی که در بین رشت و انزلی در گرفت اردوی دولتی ظاهراً شکست خورد و استارسلسکی به بقایای قوای خود فرمان عقب‌نشینی داد و اردوی دولتی از رشت به منجیل پس نشست. در این هنگام انگلیسی‌ها که بیم داشتند دیویزیون قزاق به دلیل وجود فرماندهان روس در رأس آن روزی آلت دست دولت سوسیالیستی شوروی گردد رضاخان میرپنج را وا داشتند به منجیل رفته قزاقان ایرانی را به قزوین بازگردانند. سپس استارسلسکی و کلیه‌ی افسران زیردست او به اتهام خیانت در جنگ گیلان دستگیر و خلع سلاح شدند و بدین ترتیب دیویزیون قزاق به فرماندهی جدید ایرانی واگذار گردید. با کودتای اسفند ۱۲۹۹ این نیرو در اختیار رضاخان میرپنج قرار گرفت.

کودتای ۱۲۹۹ به جای قرارداد ۱۹۱۹

در این هنگام انگلیسی‌ها با توجه به رشد جنبش‌های انقلابی و با ملاحظه‌ی اوضاع بین‌المللی فهمیدند که نمی‌توانند به طور مستقیم در ایران حکومت تحت‌الحمایه به وجود آورند. بنابراین تاکتیک خود را تغییر داده بر آن شدند تا با ایجاد حکومتی متمرکز و متکی به قوای نظامی سیاست خود را در ایران پیش برند. در این میان روزنامه‌نگار انگلوفیلی به نام سیدضیاءالدین طباطبایی با همکاری کمیته‌ای سزّی به نام کمیته‌ی آهن زیر نظر وابستگان سیاسی و نظامی بریتانیا در تهران طرح کودتایی بر بررسی کردند که

در لندن طرح‌ریزی شده بود و بایستی با کمک بریگاد قزاق به اجرا درآید.

بامداد روز سوم اسفند ۱۲۹۹ اردوی مزبور به زعامت سیدضیاء و فرماندهی رضاخان میرپنج وارد تهران شدند و بدون آن‌که با مقاومتی روبرو شوند عمارت‌ها و نقاط حساس حکومتی را به اشغال خود در آوردند. معلوم شد قبلاً همه چیز پیش‌بینی شده و حتا شاه و کابینه‌ی سپهدار رشتی از پیش آماده هجوم آنان بوده‌اند. احمدشاه سیدضیاء را به نخست‌وزیری و رضاخان را به وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا منصوب کرد. رضاخان یعنی مرد نیرومند مورد نظر انگلیسی‌ها و احمدشاه - که نمی‌توانستند عتاب و خطاب غرورآمیز سیدضیاء را تحمل کنند - پس از صد روز صدارت وی او را از کار بر کنار و نفی بلد کردند.^(۳)

با روی کار آمدن قوام‌السلطنه و تحکیم موقعیت رضاخان سردار سپه، مسأله‌ی اصلی و دستور کار حکومت قلع و قمع نیروهای انقلابی شمال بود. در این هنگام در شمال هم وقایعی روی داد که نیروهای ارتجاعی تهران را بیش از پیش در کار خود مصمم تر کرد: کارهای تند و خودسرانه‌ی احسان‌الله خان حکومت را از اعتبار انداخت. ناگزیر برخی از اعضای حزب کمونیست ایران با او و افراطی‌های حزب به مبارزه برخاستند، مجمع نمایندگان ملل شرق که سلطان زاده، پیشه‌وری و حیدرعمواوغلی هم در آن شرکت داشتند سیاست احسان‌الله خان و چپ‌های افراطی را در منزوی کردن میرزا کوچک خان محکوم کرد.

دوره‌ی چهارم؛ جمهوری شوروی گیلان

به دنبال این اقدام کمیته‌ی اجراییه جدیدی در حزب کمونیست به وجود آمد و حیدر عمو اوغلی را به رهبری حزب برگزید. کمیته‌ی جدید تبلیغات ضد مذهبی و مصادره اموال خرده مالکان و هرگونه عملیات تند را منع کرد و برای اتحاد و تشکیل جبهه‌ی واحد با میرزا کوچک خان وارد مذاکره شد. متعاقب آن کمیته‌ی انقلاب و جمهوری شوروی گیلان با شرکت حیدرعمواوغلی و پیشه‌وری به ریاست میرزا کوچک خان به عنوان سر کمیسر زمام امور را به دست گرفت. احسان‌الله خان از دولت جدید کنار گذاشته شد.

هنگامی که قوام‌السلطنه روی کار آمد، جمهوری شوروی گیلان به ریاست میرزا کوچک خان و حیدرعمواوغلی لاهیجان، لنگرود و رودسر و تنکابن و رشت تا حدود خلیخال و طارم را در دست داشتند، اما بر سر رهبری انقلاب و خط مشی جمهوری، در میان سران کمیته دو دستگی ادامه داشت. احسان‌الله خان که مدعی ریاست کل بود ولی از کمیته کنار گذاشته شده بود و باطناً از میرزا و

حیدرعمواوغلی نفرت داشت ناگهان بدون موافقت کمیته به تحریک و اعوای ساعدالدوله فرزند محمودولی خان سپهسالار، خودسرانه با سپاهی سه هزار نفری مرکب از روس و ایرانی به خیال تصرف تهران افتاد ولی هنوز چند فرسنگی به پیش نرفته بود که ناگهان در محلی موسوم به پل ذغال از دو سو در دام قوای دولتی و نیروهای چریک ساعدالدوله گرفتار آمد. احسان که به زحمت جان خود را نجات داده بود با شرمندگی به رشت مراجعت کرد. اقدام احسان‌الله خان که منجر به تلفات نیروهای جنگل و هدر رفتن مهمات و کشته شدن بسیاری از مجاهدان شده بود، اختلاف در میان سران جنگل را تشدید کرد. حوادث بعدی نیز اختلاف میان اعضای کمیته‌ی انقلاب را بیشتر و عمیق تر کرد: فرماندهی نیروی سرخ شوروی در گیلان با میرزا در خلوت مذاکره و ملاقات کرد و از تغییر سیاست شوروی در ایران و خوش‌بینی شوروی نسبت به سردار سپه سخن گفت.^(۴) دشمنان کمیته‌ی انقلاب به میرزا کوچک خان چنان وانمودند که از طرف حیدرخان و کمونیست‌ها بر ضد وی کودتایی در شرف تکوین است. احسان‌الله خان با حاج احمد کسمایی که از طرف حکومت مرکزی مأمور گیلان شده بود، در بازداشتگاه ملاقات کرد (ابراهیم فخرایی، سردار جنگل). از سوی دیر به قول شادروان فخرایی کمبود «افراد ورزیده و میرزی که وارد به سیاست جهانی بوده و از فلسفه‌ی انقلاب و شیوه‌ی گسترش و به ثمر رسیدن‌اش تا اندازه‌ای آگاهی داشته باشند» کاملاً مشهود بود. فخرایی اضافه می‌کند: «خود میرزا یک مرد دینی بیش نبود که همه‌ی مظاهر انقلاب را از دریچه‌ی دیانت می‌نگریست در حالی که پیروزی یک شطرنج‌باز مستلزم احاطه و آگاهی‌اش به تمام حرکات و نقشه‌های حریف است» (سردار جنگل، ص ۴۴). به نوشته‌ی فخرایی میرزا چنان ساده دل بود که در ملاقاتی که سابقاً با کنسول انگلیس داشت با شور و شوق از اسلحه‌ی قابل ملاحظه‌ای که از طرف فرماندهی ارتش عثمانی به وی رسیده بود پرده برداشت که همان زمان مورد انتقاد شدید زعمای انقلاب قرار گرفت. «میرزا مردی سریع‌التأثر و به اصطلاح امروزی نازک نارنجی بود ... این برای یک سیاستمدار انقلابی که باید با دارا بودن صفات نرمش و قابل انعطاف با حوادث روز مقابله کند و تابعان و همقدمان‌اش را رهبری نماید و از نزدیک‌ترین راه و بهترین وسایل به هدف برساند نقص است.» (ص ۴۴) در چنین شرایطی میرزا در یک جلسه‌ی خصوصی [در واقع فراکسیون خود] داخل کمیته‌ی انقلاب در غیاب حیدر عمو اوغلی و خالوقربان [احسان‌الله خان در آن موقع کنار گذاشته شده بود] تصمیم می‌گیرند که این دو و سایر اعضای کمیته‌ی انقلاب را دستگیر و محاکمه کنند (سردار جنگل، ص ۳۶۸). شادروان فخرایی می‌افزاید

اعضای کمیته‌ی انقلاب هفته‌ای دوبار در قریه‌ی «مالسرا» در نه کیلومتری رشت اجلاس نموده یا نابل نظر با یکدیگر تصمیمات مشترک می‌گرفتند. روز ۲۶ محرم ۱۳۴۰ قمری [برابر با ۱۷ آبان ۱۳۰۰ ه. ش] خالوقربان و سرخوش و حیدر عمو اوغلی در «مالسرا حضور می‌یابند.» و پس از آن که سایر اعضا و عده‌ای از کردهای گروه خالوقربان فرا می‌رسند و سفول صحبت بوده‌اند «ناگهان واقعه‌ای که هیچ‌کس انتظارش را نداشت به ظهور می‌رسد یعنی نیروی پیاپی شلیک تنگ و مسلسل از اطراف برمی‌خیزد و عمارت کمیته را زیر آتش می‌گیرد ... معلوم می‌شود که معین الرعایا و اسماعیل جنگلی و گائوک (هوشنگ) آلمانی [از اعضای همان جلسه‌ی خصوصی] مأمور دستگیری کسانی هستند که باید امروز به مالسرا بیایند ... انفجار بمب و تازنجه‌های دستی نایره‌ی قاتل را گرم‌تر کرد. عمارت مالسرا آتش زده شد و مهاجمین با مدافعین دست به یقه شدند. گائوک آلمانی شخصاً سیدمحمد کرد را با پلچانه از پای درآورد و چند کرد دیگر به دنبالش نقش زمین شدند. خالوقربان خود را از بالای عمارت پرت کرد ... حیدرخان عمو اوغلی که از این واقعات زیاد دیده بود خود را نباخت و فراراً تا پیسخان دوید ... لیکن در آن‌جا شناخته و دستگیر شد ... عمو اوغلی را نزد اتباع معین الرعایا مدتی نگه‌داشتند ... مکرر از میرزا شنیده شد که باید محاکمه شود اما روزگار فرصت محاکمه به هیچ‌یک را نداد» (همان‌جا، ص ۶۹-۳۶۸). در مورد هویت قاتل عمو اوغلی روایات متفاوت است. اما از نوشته‌ی ابراهیم فخرایی برمی‌آید که وی به دستور میرزا بازداشت شده و توسط اتباع او و به هر حال با مباشرت او به قتل رسیده است. شادروان فخرایی که سخت شیفته‌ی میرزا کوچک‌خان - این انقلابی بزرگ - است ولی نمی‌تواند این حرکت نادرست میرزا را تأیید یا تکذیب کند ساده‌دلانه می‌پرسد: «اما چرا به این طرز شروع کرده‌اند؟ آیا راه آسان‌تری برای دستگیری چند تن معدود وجود نداشت؟» (ص ۳۶۸) به نظر ما با توجه به شرایط پیش گفته و با توجه به مذاکره در جلسه‌ی خصوصی در غیاب سایرین که طراح آن خود میرزا بود قصد میرزا دستگیری و محاکمه نبوده بل که میرزا به منظور به اصطلاح خنثی کردن توطئه سرخ‌ها دست به کودتا زده بوده است. غیر از علل و انگیزه‌هایی که باعث این حرکت میرزا گشت، مطلبی هم که رحیم رضازاده‌ی ملک به عنوان انگیزه‌ی میرزا عنوان کرده است جالب توجه است. «برتری حیدرخان عمو اوغلی بیش از همه بر میرزا کوچک‌خان گران می‌آمد. زیرا شش سال مدت انقلاب و ریاست میرزا کوچک‌خان در این مدت نشان داده بود که وی قادر به یکسره کردن کار انقلاب نیست. هرچ و مرج‌ها و کشت و کشتارهای متعدد و تلف شدن مال و جان مردم در این

مجادله‌ها، عامه را از میرزا کوچک ناامید کرده بوده و حال که حیدر عمو اوغلی به جنگل آمده بود با آگاهی‌ای که همه به خصوصیات وی داشتند، همه چشم امید به وی دوخته بودند. میرزا کوچک این را می‌دید و از این بابت سخت دل‌آزرده بود» (حیدرخان عمو اوغلی، ص ۲۵۱).

واقعه‌ی مالسرا طلبه‌ی یک جنگ هفت روزه بین جنگلی‌ها و کردها و روس‌های سرخ گشت. از سوی دیگر قوای قزاق به فرماندهی رضاخان سردار سیه روز به روز عرصه را به هر دو نیرو تنگ کرد. قوای مستفروق جنگلی‌ها و سرخ‌ها تک‌تک و جوخه‌جوخه به سوی اردوی دشمن متوجه شده و تسلیم می‌گردید. کسانی هم که مقاومت می‌کردند کشته یا دستگیر می‌شدند. در این هنگام کوشش‌هایی از طرف میرزا برای تماس با سفیر شوروی به عمل آمد. او یکی از یاران خود - سعدالله درویش - را به تهران و ملاقات با سفیر جدید شوروی فرستاد و نتیجه‌ی آن تبادل نامه‌هایی میان سفیر شوروی روتشتین و میرزا بود. ماحصل نامه‌های شوروی این بود که با به رسمیت شناخته شدن شوروی از طرف دولت ایران و انعقاد پیمان ۱۹۲۱ دیگر دولت شوروی نمی‌تواند به جنبش جنگل کمک کند و گذشته از این شوروی‌ها مدعی شدند که کشور به رهبری سردار سیه در جهت استقلال و آبادانی به پیش می‌رود!! و بهتر آن است که میرزا و جنگلیان با سردار سیه در این جهت همکاری کنند!! میرزا در پاسخ قبول همکاری را منوط به شرایطی کرد که اهم آن سپردن زمام امور گیلان به جنبش جنگل بود. اما سیر حوادث مجال مذاکره بیشتر را نداد «نه سازمانی باقی ماند و نه مأمونی که بشود به آن‌جا پناه برد و نه فرماندهی که از روی نقشه و تاکتیک صحیح عملیات جنگی را اداره نماید» (سردار جنگل، ص ۳۸۶). در همین زمان عده‌ای از افراد سرخ به اتفاق احسان‌الله خان انزلی را به قصد شوروی ترک کردند. دسته‌دسته افراد و فرماندهان جنگل نیز با قول تأمین به قوای قزاق با تحویل سلاح‌های خود تسلیم می‌شدند. از جمله‌ی کسانی که از همراهی میرزا سر باز زدند همان مباشر قتل یا قاتل حیدرخان عمو اوغلی بود یعنی حسن آلیانی ملقب به معین الرعایا که تمامی قورخانه‌ی جنگل را که تنها او می‌دانست کجاست بی‌کم و کاست تحویل داد. در همین زمان میرزا به اتفاق رفیق و یار غارش گائوک آلمانی در حال فرار و پیدا کردن مأمونی، گرفتار خشم طبیعت شده با حملات بی‌رحمانه‌ی بوران و توفان مبارزه می‌کردند. و آنان هر لحظه بی‌طاقت‌تر می‌شدند و سرانجام در زیر توده‌های عظیم برف جان سپردند. سپس به امر یکی از خان‌ها سر میرزا را از بدن قطع کردند و خالوقربان که از همان آغاز نیز در الحاق به جنبش جنگل انگیزه‌ی سیاسی نداشت و همواره آلت دست

احسان‌الله خان بود و در این زمان تسلیم قوای دولتی شده و درجه‌ی سرهنگی گرفته بود سرمیرزا را تحویل گرفته و دو دستی تقدیم سردار سیه کرد. بدین گونه بود سرانجام تراژیک این سردار انقلابی گیلان و ایران و سرانجام جنبشی که هفت سال خواب راحت از هیئت حاکمه مرتجع و حامیان آن سلب کرده بود.

پانویس‌ها:

۱- نکته‌ی قابل توجهی که توجه ناظران سیاسی تهران و مجلس عوام انگلستان را جلب کرد، سکوت ناوگان انگلیس حاضر در بندر انزلی در برابر مهاجمان سرخ و نیز عقب‌نشینی این نیروها از صفحات گیلان به سوی قزوین بود. به نوشته‌ی حسین مکی در تاریخ بیست‌ساله‌ی ایران و ابراهیم فخرایی در «سردار جنگل» نقش انفعالی انگلیسی‌ها در برابر نیروهای سرخ احتمالاً عمدی بوده و هدف آن ایجادهراس در دل شاه و هیأت حاکمه و ملاکان و تجار بزرگ از خطر بلشویک‌ها و فراهم کردن زمینه‌ی روانی برای تصویب قرارداد ۱۹۱۹ در مجلس شورای آینده یا قبول پی‌آمدهای کودتای ۱۲۹۹ بود.

۲- در واقع کنگره با این تبدیل نام، به اصطلاح خشت اول جنبش چپ را در ایران کج نهاد زیرا در مملکتی که هشتاد درصد جمعیت آن زارع بودند و در آن نه از بورژوازی و نه از پرولتاریا خبری بود و بقیه‌ی جمعیت را هم قشری از تاجران سنتی و اقتدار وسیعی از کسبه تشکیل می‌داد و اکثریت قاطع مردم احساسات شدید مذهبی داشتند، به راستی در آن زمان چه ضرورتی برای تبدیل نام حزب از عدالت به کمونیست و آرایه‌ی برنامه‌ی تحول انقلاب از بورژوا - دموکراتیک به سوسیالیستی بود؟ جز این‌که با این تبدیل نام و تبلیغات متعاقب آن حتا خرده بورژوازی شهر و روستا را به هراس می‌انداخت. آیا این جز یک کبیله‌پروری مکانیکی از وضع روسیه نبود؟

۳- سید ضیاء به رغم سابقه‌اش در دفاع از قرارداد ۱۹۱۹ روزنامه‌ی رعد با تظاهر به مبارزه با اشرف فتودال و بازداشت و تهدید به اعدام آنان، و بستن قرارداد ۱۹۲۱ با شوروی توجه روشنفکرانی چون سلیمان میرزا اسکندری و شاعرانی چون عارف و ایرج عشقی و فرخی را به خود جلب کرده بود. حتا سلطان‌زاده - اندیشه‌پرداز کمونیست، از مضمون انقلابی نخستین بیانیه سیدضیاء سخن گفت.

۴- در مورد نقش شوروی در شکست جنبش جنگل در گذشته از سوی گروه‌ها نظرات گوناگونی ابراز شده است. اولاً جنبش جنگل در آتش اختلافات میرزا با هواداران‌اش از یکسو و نیروهای دگراندیش از سوی دیگر می‌سوخت و ثانیاً دوران افول خود را می‌گذراند و دولت شوروی نیز از تحلیل نادرستی نسبت به ماهیت رضاخان داشت و حزب کمونیست و خیلی از روشنفکران آن زمان را هم به اشتباه انداخته بود، و نیز خود را محق می‌دانست که از حمایت مستقیم از شورش‌های داخلی کشوری که با او روابط دیپلماتیک خوبی برقرار کرده بود پرهیز کند. ■